

رضایت الهی و نزول سکینه بر مؤمنان در بیعت رضوان و غزوه حنین از دیدگاه تفسیری علامه طباطبائی

احمد قدسی*

چکیده

بر پایه آیه ۱۸ فتح، بیعت رضوان عرصه اعلان رضایت الهی از بیعت‌کنندگان و نزول سکینه الهی بر آنان است. بر پایه آیه ۲۶ توبه، غزوه حنین عرصه نزول سکینه الهی بر جنگجویان مسلمان است. در تعیین گستره مشمولان رضایت و سکینه الهی، دو دیدگاه تعمیم و تخصیص میان مفسران وجود دارد. علامه طباطبائی با استناد به روایتی از ابن عباس و برخی از قرایین، به نظریه تخصیص؛ عدم شمول رضایت و نزول سکینه نسبت به همه بیعت‌کنندگان در بیعت رضوان و عدم نزول سکینه بر همه جنگجویان مسلمان در حنین، قائل است. نگارنده با روش تحلیلی - انتقادی، ادله نظریه تفسیری ایشان را مورد تحلیل قرار داده و نظریه تعمیم و شمولیت رضایت و عمومیت نزول سکینه بر تمامی بیعت‌کنندگان در شجره رضوان و نیز نزول سکینه بر همه مجاهدان حنین را هماهنگ با اصول و قواعد تفسیری دانسته و نتیجه گرفته است که نه بیوفایی‌ها و عهده‌شکنی‌های مربوط به جریان غدیر و نظیر آن، منافاتی با رضایت و نزول سکینه در یک مقطع خاص زمانی چون بیعت رضوان دارد و نه فرار آنی و موقت همراه با توبه، در جنگی مثل حنین، مانع نزول سکینه بر فراریان تائب است.

واژگان کلیدی

آیه ۱۸ فتح، آیه ۲۶ توبه، تفسیر کلامی، بیعت رضوان، غزوه حنین، رضایت خداوند از مؤمنان، سکینه الهی.

طرح مسئله

آیه «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتَحًا قَرِيبًا» (فتح / ۱۸) به بیعت رضوان یا بیعت شجره در سال ششم هجری اشاره دارد. در ذی قعده این سال گروهی از مؤمنان همراه پیامبر، قصد زیارت خانه خدا را داشتند ولی مشرکان مکه، راه را در منطقه‌ای به نام حدیبیه بر آنان بستند و مانع ادامه حرکت پیامبر و مؤمنان همراه ایشان شدند؛ با دستگیری فرستاده پیامبر به مکه و شایعه کشته شدن وی ازسوی مشرکان، پیامبر با مؤمنان همراه خود، پیمانی محکم و استوار بست که مفاد آن، مشرکان مکه را به ترس انداخت و به صلح حدیبیه منجر گردید. (بیکرید به: طبری، ۱۴۱۲: ۵۵ – ۵۳؛ ابن عاشور، ۱۴۲۰: ۲۶ / ۱۴۸) بر پایه آیه مذبور این وفاداری و بیعت با رسول خدا، دو پیامد مهم را برای مؤمنان بیعت کننده، رقم زد:

(یک) رضایت خداوند از بیعت کنندگان در آن ظرف زمانی خاص؛

(دو) نزول سکینه بر قلب همه بیعت کنندگان در آن مقطع ویژه.

علامه طباطبائی در تفسیر *المیزان* علی‌رغم ظهور آیه در شمول رضایت و سکینه بر همه بیعت کنندگان، با استناد به روایتی از ابن عباس، تحلیل معناشناختی از گوهر معنایی سکینه، اشتراط رضایت الهی به عدم نقض عهد و پیمان و برخی دیگر از قرایین لفظیه و لبیه، بر این رأی تأکید دارد که رضایت و سکینه، مختص به افراد خاص بود؛ کسانی که خداوند از نیت باطنی و وفاء قلبی آنان به بیعت با رسول خدا آگاهی داشت و شامل همه افراد نبود. (طباطبائی، ۱۳۹۰: ۱۸ / ۲۹۲) در داستان غزوه حنین - اشاره شده در آیات «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَهِ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتُكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُعْنِنُكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ يَمَا رَحِبَتْ ثُمَّ وَلَيْتَمْ مُدْبِرِينَ * ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ * ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» (توبه / ۲۷ – ۲۵) نیز نزول سکینه را تنها شامل افراد ثابت در جنگ دانسته است که به دلیل شدت حمله کفار، فرار و صحنه جنگ را ترک نکردند. (همان: ۹ / ۲۲۷ – ۲۲۱)

فرضیه نویسنده در این نوشتار چنین است که دیدگاه علامه طباطبائی در تبیین ماهیت سکینه و سایر قرائن و شواهد، قابل مناقشه است و می‌توان با تحلیل زمینه‌های تاریخی نزول آیات و تبیین عمیق شرایط غزوه حنین و صلح حدیبیه، نظریه تعمیم سکینه به همه افراد شرکت کننده در این غزوه را تقویت کرد؛ همان‌طوری که در بیعت رضوان نیز می‌توان با تقسیم رضایت به رضایت فاعلی و فعلی و تبیین فضای نزول و زمینه‌های تاریخی آیات مربوطه، همه بیعت کنندگان را در آن ظرف خاص زمانی بیعت، مشمول رضایت و سکینه الهی دانست و نتیجه گرفت که سوء عاقبت و بی‌وفایی‌های متاخر و فراز و

فرودهای آینده یک فرد یا گروه، مستلزم عدم رضایت الهی یا عدم نزول بعضی از تأییدات ویژه در زمان فعلی نمی‌باشد و در تاریخ کم نداریم افراد یا امت‌هایی که در فتره از زمان، مشمول عنایات خاص مادی و معنوی بودند ولی کفران‌ها یا عهدشکنی‌های آینده، در فراتر دیگر عمر، آنان را مغضوب و محروم ساخت.

نگارنده با روش تحلیلی - انتقادی به سنجش شواهد نظریه تفسیری علامه طباطبایی در تفسیر آیات غزوه حنین و صلح حدیبیه پرداخته است.

تبیین دیدگاه علامه طباطبایی از مرضیّین در بیعت رضوان

قرائن و شواهدی که علامه در دو سوره فتح و توبه، ذیل آیات مذبور برای اثبات دیدگاه حداقلی خودش مرقوم داشته‌اند، امور هفتگانه ذیل است:

۱. تخصیص عموم آیه با روایت ابن عباس

در سوره فتح در بحث روایی، پس از نقل کلام ابن عباس که گفته است: «إِنَّمَا أَنْزَلْتُ السَّكِينَةَ عَلَىٰ مَنْ عَلِمَ مِنْهُ الْوَفَاءَ»، (سیوطی، ۱۴۰۴ / ۶: ۷۴) می‌نویسد: «این روایت (کلام ابن عباس) روایت قبلی (که عام بوده و شامل همه مبایعین می‌شد) را تخصیص می‌زند». (طباطبایی، ۱۳۹۰ / ۱۸: ۲۹۲)

۲. ملازمه بین اشتراط اجر به وفا و عدم نکث، با اشتراط رضا و سکینه به آن علامه طباطبایی ذیل آیه دهم سوره فتح: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا» نیز می‌نویسد: این آیه نیز دلالت بر همین محدودیت و تخصیص دارد؛ چرا که «ایتاءً اجر» در آن، مشروط به وفاء و عدم نکث شده و اشتراط اجر به عدم نکث، ملازم با اشتراط رضا به آن است، پس رضایت خداوند در جمله «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ...» و نزول سکینه در جمله «فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ...» تنها شامل کسانی می‌شود که به پیمانشان با رسول الله وفادار مانندند. (طباطبایی، ۱۳۹۰ / ۱۸: ۲۹۲)

۳. ترتیب نزول سکینه بر آگاهی به خفیات قلوب

در سوره توبه نیز، ضمن تفسیر آیه ۲۵ و ۲۶ آن سوره، به آیه ۱۸ فتح و تعبیر به «فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ» قبل از «فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ» اشاره می‌کند و می‌نویسد: «نزول سکینه، صرفاً به جهت آگاهی خداوند از قلوب آنان بوده است پس نزول آن، نیازمند به یک حالت قلبی پاک در رتبه قبل است و سیاق، دلالت دارد که آن

حالت، عبارت از صداقت و نزاهت قلب از پنهان ساختن نیت مخالفت و عهدشکنی با پیامبر است.»
(طباطبایی، ۱۳۹۰: ۹/۲۲۴)

به بیان دیگر: «رضایت خداوند در جمله «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ...» از صفات فعلی اوست و صفات فعلی، عین افعال خارجی و منزع از افعال خارجی خداوند است بلکه چیزی غیر از آن نیست، پس رضایت خداوندی عین همان حالات پاک نفسانی است که به دنبال خودش جزای جزیل را می‌کشاند به شرط آنکه آنچه منشأ افاضه چنین حالات طاهره‌ای شده (که همان بیعت و بستن پیمان وفاداری در مورد آیه باشد) به حال خود باقی باشد و تغییری نیابد و الا اگر تغییری باید (و پیمان، نکث شود) رضا تبدیل به سخط می‌شود. به هر حال رضا از صفات ذاتی خداوند نیست که زوال و تغییر پذیر نباشد». (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۹/۲۲۶ – ۲۲۷)

۴. لازمه التفات از خطاب به غیبت

در سوره توبه و قصه مربوط به جنگ حنین نیز – بعد از آنکه مدعی می‌شود که سکینه، تنها نصیب آن سه نفر (یا چهار نفر یا نه یا ده یا هشتاد یا کمتر از صد نفر) از لشکر دوازده هزار نفری شد که در حنین با رسول گرامی ثابت ماندند و فرار نکردند اما آنها یکی که در مرحله اول فرار کردند، سپس با ندای پیامبر و عباس عمومی آن حضرت برگشتند و با هجومی همه‌جانبه دشمن را از پا در آوردند، نصیبی از این سکینه نداشتند – به التفات از خطاب به غیبت موجود در دو آیه ۲۵ و ۲۶ استشهاد می‌کند و می‌نویسد:

تعبیر به «عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» به جای «عَلَيْكُمْ» (یعنی التفات از خطاب در آیه ۲۵: «ضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ» به غیبت در آیه ۲۶: «ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَةً عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ») نشان می‌دهد که سکینه، خصوص سکون و ثباتی که هر انسان شجاع و پهلوانی از آن برخوردار است و بلکه کفار هوawan و ثقیف نیز در ابتدای جنگ حنین، آن را دارا بودند نیست، بلکه نوع خاصی از طمأنینه نفسانی است که سبب ازدیاد ایمان می‌شود، از این‌رو در آیه ۳ سوره فتح می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيُزَادُوا إِيمَانًا مَّعَ إِيمَانِهِمْ...» و حالتی الهی است که به همراه آن، عبد، مقام روپیت پروردگارش را فرامش نمی‌کند و عطیه‌ای است از جانب خداوند که استعداد و شایستگی قلبی و تقوا و طهارت خاصی را طلب می‌نماید، لذا در آیه ۲۶ فتح تعبیر به «وَالرَّمَهُمْ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَكَلِمَةُ أَحَقَّ بَهَا وَأَهْلَهَا» پس از تعبیر به انزال سکینه آمده، و در آیه ۱۸ از همان سوره، تعبیر به «فَعَلَمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ» قبل از «فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ» قرار گرفته است. (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۹/۲۲۳)

۵. لازمه گوهر معنایی سکینه

علامه طباطبائی همچنین می‌نویسد: «به هر حال سکینه حالت قلیبی‌ای است که موجب سکون نفس، ثبات قلب، ازدیاد ایمان و تقوا می‌شود پس شامل آنهایی که مبتلا به کبیره فرار از جنگ شدند و معلوم شد که از قلب آثم و غیر سالمی برخوردارند، نمی‌شود». (همان: ۲۲۴ – ۲۲۵)

۶. شمول آیه سکینه نسبت به فراریان تائب، مستلزم تخصیص آیه بعد

علامه طباطبائی در پاسخ به این اشکال که: «ممکن است گفته شود: اگرچه آنان مرتكب چنان کبیره‌ای شدند؛ اما فرض این است که توبه کردند و برگشتند و پس از چنین توبه صادقانه و در نتیجه بازگشت به سلامت قلبي سکينه الهی بر قلوبشان نازل شد و شاید هم تعبير به «ثم» در «ثُمَّ أَتْرَكَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ» اشاره به همین تراخي داشته باشد» می‌نویسد: لازمه اش این می‌شود که آیه بعدی «ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَيَ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» اختصاص به کف ارجی (از هوازن و ثقیف) پیدا کند که پس از قبول شکست توبه کردند و ایمان آوردند، درحالی که قرنیه‌ای بر این اختصاص وجود ندارد. (همان: ۲۲۵)

۷. مخالفت شمول آیه سکینه نسبت به فراریان تائب، با دأب قرآن

ایشان در ادامه پاسخ به اشکال فوق می‌نویسد: «اگر جمله «ثُمَّ أَتْرَكَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ» شامل هر دو گروه (ثابتین و فرارکنندگان) علی‌السویه شود لازمه‌اش این است که در آیه، از گروه ثابتین قدردانی نشده باشد درحالی که دأب قرآن بر این است که اگر قومی را مورد عتاب قرار داد و گروه اندکی در میان آنان وجود داشتند که مستحق چنین عتابی نبودند، آنان را جداگانه ذکر می‌کند و از سعی جمیل آنها تشکر می‌نماید». (همان: ۲۲۵)

نقد و بررسی

به نظر می‌رسد که برای نقد و بررسی ادله هفتگانه فوق، لازم باشد که:

اولاً: زمینه‌های تاریخی و فضای نزول آیات در صلح حدیبیه تحلیل شود؛

ثانیاً: به فضای نزول آیات مربوط به جنگ حنین، نظری افکنده شود؛

ثالثاً: گوهر معنایی سکینه در بستر روایات اهل بیت، مورد مذاقه قرار گیرد؛

آنگاه و در مرحله چهارم به ادله و شواهد فوق پاسخ داده شود:

یکم: زمینه‌های تاریخی و فضای نزول آیات در صلح حدیبیه

برای اثبات شمول یا عدم شمول رضایت و سکینه نسبت به همه بیعت‌کنندگان باید فضای نزول آیات

مربوط به صلح حدبیه و جوی که نزول سکینه و حاکم شدن آرامشی خاص میان مسلمین را طلب می‌کرد، مورد توجه قرار گیرد، سپس بررسی شود که آیا سکینه، عام بوده یا خاص است.

آنچه از تاریخ مسلم به دست می‌آید این است که پس از ورود فرستاده پیامبر (عثمان بن عوف) به مکه برای آگاه ساختن اشراف قریش از هدف این سفر (که قصد جنگ نداریم و تنها برای زیارت آمدہایم) و پس از توقيف عثمان بن عوف توسط مشرکان و شایعه کشته شدن او در میان مسلمین، جریان بیعت رضوان اتفاق افتاد؛ یعنی پس از چنین ماجراهی بود که رسول گرامی تصمیم به شدت عمل گرفت و فرمود: «من از اینجا حرکت نمی‌کنم تا با این گروه پیکار کنم.» سپس در همین رابطه زیر درختی با یارانش تجدید بیعت کرد و با آنان عهد بست که تا آخرین نفس مقاومت کنند و در پیکار با مشرکان کوتاهی، و پشت به میدان جهاد نکنند. (بنگرید به: آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۳ / ۲۶۰؛ زمخشri، ۱۴۰۷: ۴ / ۳۳۹؛ سید قطب، ۱۴۲۵: ۶ / ۳۳۱۶)

نفس این بیعت آنقدر اهمیت داشت که آوازه‌اش در مکه پیچید و قریش را به وحشت انداخت و سبب شد که عثمان را آزاد کنند. همچنان که باید گفت: نفس حرکت مسلمانان و خارج شدنشان از مدینه به همراه رسول مکرم، آن هم با احرام و بدون سلاح (جز سلاح سفر) و حرکت به سوی خانه دشمنی که تا دندان مسلح بود و حقدها و کینه‌ها از پیروزی‌های مسلمین به دل داشت – نفس چنان حرکتی نیز - سپیار مهم بود و در توان هر کسی نبود و جرئت و غیرت دینی خاصی را می‌طلبید، از این رو عده‌ای به همراه آنان نیامدند و از حرکت سر باز زدند و به تصور خودشان خویشتن را در معرض خطر قرار ندادند و گفتند: «ما لنا و للتعرض هذه الاخطار؟» (مغنية، ۱۴۲۴: ۷ / ۹۰) و آیه ۱۵ سوره فتح «سَيُقُولُ الْمُخْلُقُونَ...» نیز ناظر به این گروه است. پس همه آنانی که به اصطلاح امروزی «ریسک‌بازی» شدند و خطر را به جان خریدند، شایسته تایید و تقدیراند.

با توجه به این بیان شکی باقی نمی‌ماند که چنین حرکت و چنان بیعتی (اگرچه جمعی از همین بیعت‌کنندگان، در برخی از حوادث آینده در زمان حیات پیامبر یا هنگام رحلت یا پس از رحلت آن حضرت، مرتکب نکثها و ظلم‌هایی شده باشند) ممکن است برای خود آثار و برکات‌مادی و معنوی فراوانی داشته باشد؛ مادی آن، فتح قریب خیر و «معانم کثیره» بوده باشد و معنوی آن، نزول سکینه و آرامش و خونسردی باشد که در آن موقعیت و جو، همه مسلمین به آن نیازمند بودند، زیرا اولاً حرکتشان به سوی مکه به دنبال خوابی بود که پیامبر دیده بود؛ مبنی بر اینکه او و یارانش به مسجد الحرام وارد می‌شوند، همه یا اغلب اصحاب تصور می‌کردند که تعبیر این خواب در همین سفر واقع می‌شود، در نتیجه عدم تعبیر آن بدون نزول سکینه الهی بر همه آنان می‌توانست موجب تزلزل لااقل جمع کثیری از

مسلمان‌ها و به جوش آمدن حمیت جاهلی آنها شود و ثانیاً آنها مُحرِّم شدن و قربانی همراه آوردن که هم مطابق آداب و سنت مردم عرب و هم مطابق دستور اسلام، تصور همه این بود که باید پس از انجام مناسک حج، از احرام بیرون آیند و همه شتران را در منی قربانی کنند، در نتیجه مجبور شدن به قربانی در خارج منی و بیرون آمدن از احرام در خارج حرم به خاطر منع مشرکان مکه نیز، آرامش، وقار، تعبد و خونسردی خاصی را برای همگان طلب می‌کرد و ثالثاً موادی در صلح‌نامه آمده بود که پذیرش آن بسی سنگین و ثقيل بود و می‌توانست سبب به جوش آمدن حمیت عربی و غیرت دینی شود و آشوب به پا کند، مثل حذف «بسم الله الرحمن الرحيم» و تبدیل آن به «بسمك اللههم» و حذف عنوان «رسول الله» و گنجاندن ماده‌ای در صلح‌نامه تحت عنوان: «اگر کسی از قریش مسلمان شود و به مدینه پناه آورد مسلمانان او را به خانواده‌اش تحويل دهد اما عکس آن لازم نیست»؛ روشن است که این فقرات از صلح‌نامه نیز، نیازمند به سکینه، آرامش و وقار همگانی بود.

به بیان دیگر: بنا بر همه این امور تردیدی باقی نمی‌ماند که برای اینکه قاطبه مسلمین به شک و تردید در اعتقادشان دچار نشوند و از طرفی دیگر اضطراب و وحشت بر آنان غلبه نکند و از جانب سوم به حمیت و جهالت دچار نگردند، یعنی نه در ایمانشان به حقانیت رسول و نه در پیروزی‌شان بر مشرکان سست شوند و نه از روی خشم و عصیت، حمیت جاهلی آنان به جوش آمده، دست به شمشیر ببرند و با صلح‌نامه مخالفت کنند، عموم یا قریب به اتفاقشان نیازمند به سکینه، وقار، حلم و خونسردی بودند.

به بیان سوم: اگر چنین سکینه‌ای شامل همه مسلمین یا اکثر قریب به اتفاق آنان (اعم از قوى الایمان و ضعیف الایمان) نمی‌شد و اکثر یا کثیری از افراد ضعیف الایمان آرامش و طمینیه لازم را نمی‌بافتند، آیا بلوی و آشوب پا نمی‌شد و با ایجاد جوسازی‌ها، صفوف متّحد و منسجم مسلمین متزلزل نمی‌گشت و دشمن، از این تفرقه و تزلزل سوء استفاده نمی‌کرد؟ آیا در چنین حالی، دشمن حاضر می‌شد که تن به صلح‌نامه‌ای دهد که لااقل تعدادی از مواد آن به نفع مسلمین و به ضرر آنان بود؟ آیا در چنین صورتی فتح الفتوح، قابل تحقق بود و ممکن بود اسم فتح را بر صلح حدیبیه گذاشت؟

شکی نیست که چنان موقعیت و مقامی اقتضا دارد که سکینه نازل شده از جانب خداوند، شامل همه یا قریب به اتفاق مسلمین شود تا در جو آرامی صلح‌نامه نوشته شود و به دنبال آن همه مسلمان‌ها با وقار و طمینیه به مدینه برگردند.

با این بیان روشن می‌شود که مقصود از «عَلَمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ» این است که چون - با توجه به ریسک‌پذیری و حمیتی که قاطبه بیعت‌کنندگان، در مقابل آنانی که تخلف کردند و در این سفر با رسول، همراه نشدن از خود نشان دادند - بیعت آنان از روی صدق و صفا بود و خداوند می‌دانست که همه بیعت‌کنندگان

لاقل در آن موقعیت و ظرف خاص، در پیمانشان جدی و مطیع پیامبر اکرم ﷺ می‌باشد (و به آنچه رسول گرامی تصمیم بگیرد و مصلحت ببیند عمل می‌کنند و در صورت نزول سکینه و تأییدی از جانب غیب، با حفظ خونسردی، پس از خارج شدن از احرام و انجام قربانی، به مدینه بر می‌گردند) اجر روحانی و معنوی سکینه را به همه بیعت‌کنندگان داد تا به مواد صلح‌نامه تن داده، چهار حمیت و عصبیت جاهلی نشوند، همچنان که اجر ظاهری و مادی فتح خیر و مغانم کثیره را نیز به همه آنان عطا کرد، نه فقط به گروهی ویژه.

انصفاً خلاف ظاهر سیاق است که گفته شود: جمله مزبور معناش این است: «چون خداوند به مرض قلبی عده‌ای و تصمیم بر پیمان‌شکنی عده‌ای خبر داشت، از این‌رو سکینه را به تعداد خاصی از مؤمنان داد»؛ زیرا ظاهر وحدت سیاق فقرات آیه، این است که تمام آن، از صدر تا ذیل، در مقام مدح همه بیعت‌کنندگان و نصرتی که بر همگان ارزانی شد، می‌باشد نه اینکه صدر و ذیل، در مقام بیان مدح و امتنان باشد و وسط آیه گوشه و تعریضی نسبت به عده‌ای دیگر باشد.

به بیان دیگر: آیه در مقام اخبار ترجیزی از آنچه در خارج اتفاق افتاد است، یعنی می‌خواهد بگوید: چون از جدیت و بیعت همه آنان از روی صدق و صفا خبر داشت از این‌رو به همه آنان سکینه و خونسردی و تسلط بر نفس عطا نمود و به تعبیر آیه ۲۶ فتح: تقوای عملی را (که مقصود، تقوای عملی است و عبارت است از همان خونسردی و مسلط بودن بر نفس و چهار حمیت و تعصب جاهلی نشدن و دندان روی جگر گذاشتن) با همه آنان همراه ساخت، چرا که آنها شایسته چنین تقوا و صبوری و پرهیز از حمیت و جهالت‌اند و آنان کسانی هستند که به عزیز بودن و شکست‌ناپذیری خداوند و به حکیم بودن او در همه حوادث از جمله در حادثه حدیبیه و به «وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (فتح / ۴) اعتقاد دارند و می‌دانند پیامبر مکرم برای تتمیم مکارم اخلاق مبعوث شده و قرآن او به شریعت اقوام، هدایت می‌کند، پس آنها به رعایت مسائل اخلاقی و به تقوا و پرهیز از حمیت و خشم جاهلی، از همه، شایسته‌ترند: «وَالْمَهْمُمُ كَلْمَهُ التَّقْوَىٰ وَكَائِنُوا أَحَقُّ بِهَا وَأَهْلَهَا». (فتح / ۲۶)

با این توضیح، به خوبی معنای «وَالْمَهْمُمُ كَلْمَهُ التَّقْوَىٰ وَكَائِنُوا أَحَقُّ بِهَا وَأَهْلَهَا» که در اثناء آیه ۲۶ فتح آمده، نیز روشن می‌شود؛ یعنی مقصود از تقوا و ملازمت آنان با تقوا به خصوص به قرنیه تقابل آن با صدر آیه که می‌گوید: «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمَيَّةَ حَمَيَّةُ الْجَاهِلِيَّةِ» همان تقوای عملی در متن حادثه و همراه شدن با واقعه حدیبیه و پرهیز از حمیت جاهلی است که همگان و یا قریب به اتفاقشان از آن برخوردار بودند نه آنچنان که علامه طباطبایی معنا کرده‌اند و تقوا را به معنای «حالة قلبیه طاهره سابقه» و «أَحَقٌّ بِهَا وَأَهْلَهَا» را به معنای احقيّت و اهلیّت ذاتی و استعدادی گرفته‌اند که تنها کمی از آنان از آن، بهره‌ای داشتند.

شاید به همین لحاظ باشد که ایشان اولاً در بحث تفسیری آیه، در سوره فتح، چیزی مبنی بر اختصاص آیه به آن گروه اندک، اظهار نکرده‌اند بلکه ظاهرًا شمول آیه را پذیرفته‌اند و تنها در بحث روایی آن، سخن ابن عباس را نقل کرده، آن را تایید نموده‌اند و ثانیاً در سوره توبه، به شمول آیه فتح اعتراف کرده‌اند، زیرا در سوره توبه، وقتی به مناسبت، آیه ۱۸ سوره فتح را مطرح می‌کند و جمله «فَعَلَمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ» را به گذشته می‌زنند و تنها بقاء رضایت (نه حدوث آن) را با جمله «إِنْ بَقِيتْ أَعْمَالَهُمْ عَلَىٰ مَا هِيَ عَلَيْهَا وَ إِنْ تَغَيَّرْتَ تَغْيِيرَ الرَّضْيِ سَخْطًا» مشروط به بقاء وفا و عدم نکث می‌دانند، چنان‌که عین عبارت ایشان چنین است: «وَ الَّذِي وَرَدَ فِي بَيْعِهِ الرَّضْوَانَ مِنْ قَوْلِهِ: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ إِنَّمَا رَضَاهُ تَعَالَى مِنْ صَفَاتِهِ الْفَعْلِيَّةِ الَّتِي هِيَ عِنْ أَفْعَالِهِ الْأَخْرَاجِيَّةِ مُنْتَرَعَةٌ مِنْهَا فَهُوَ عِنْ مَا أَفْاضَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْحَالَاتِ الطَّاهِرَةِ النُّفْسِيَّةِ الَّتِي تَسْتَعْبَطُ بِطَبَاعَهَا جَزِيلُ الْجَزَاءِ وَ خَيْرُ الشَّوَابِ إِنْ بَقِيتْ أَعْمَالَهُمْ عَلَىٰ مَا هِيَ عَلَيْهَا وَ إِنْ تَغَيَّرْتَ تَغْيِيرَ الرَّضْيِ سَخْطًا...». (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۹ / ۲۲۷)

این در حالی است که در خود آن سوره (سوره فتح در المیزان ج ۱۸، ص ۲۹۶) این جمله را به آینده می‌زنند و رضایت و نزول سکینه را مشروط به شرط متأخر عدم نکث می‌گیرند و می‌نویسد: «فَاشَرَطَ فِي الْأَجْرِ - وَ يَلْازِمُهُ الْإِشْتَرَاطُ فِي الرَّضَا - الْوَفَاءُ وَ الْعَدْمُ النَّكْثُ» یعنی در سوره فتح در بحث روایی، رضایت و سکینه را شامل همه بیعت‌کنندگان نمی‌دانند درحالی که در سوره توبه - چنان‌که اشاره شد - اصل شمول را می‌پذیرند و تنها بقاء رضایت را مشروط می‌دانند.

نگاهی دیگر و شمول سکینه

از یک نگاه دیگری نیز می‌شود گفت: سکینه و رضایت، عام بود و شامل همه بیعت‌کنندگان یا قریب به اتفاق آنان گردید، زیرا کسی که در چنان موقعیت بحرانی به سوی مکه حرکت می‌کند (همان‌گونه که گذشت با قطع نظر از بُعد غیبی مسئله، به اصطلاح امروز یک ریسک تلقی می‌شود و به قول متخلّفین از این حرکت، یک خطر به حساب می‌آید، چون می‌گفتند: «ما لَنَا وَ هَذَا الْأَخْطَارُ») و با بیعت خود نشان می‌دهد که راضی به رضای حضرت حق و تسلیم امر رسولش است. طبیعی است که خداوند نیز، از او راضی شود، لااقل رضایتی محدود به آن ظرف زمانی (نه مشروط به پایمدهای آینده به صورت شرط متأخر به گونه‌ای که عدم آن کاشف از عدم رضایت، حتی نسبت به ظرف بیعت باشد) و لااقل به صورت رضایتی فعلی که چیزی جز نفس همان برکات خارجی (سکینه، فتح القریب و مغانم کثیره) نمی‌باشد. به خصوص وقتی آثار تربیتی و روانی این گونه لطف‌ها و عنایت‌ها از یک سو و اتمام حجتی که به توسط آن می‌شود از سوی دیگر ملاحظه شود؛ اثر تربیتی از این بابت که برای توده مومنین، تنبه حاصل می‌شود

که اگر یک گام به سوی حق بردارند، خداوند صد گام جلوه می‌کند و نیز می‌فهمند که هیچ پایمردی و استسلام و انقیادی، بدون پاداش باقی نمی‌ماند و اتمام حجت برای متمندان و بی‌وفایان آینده، از این بابت که در قیامت به آنان گفته می‌شود: مگر شما نبودید که نزول ملائکه و امدادهای غیبی بدر و احد را مشاهده کردید و در جریان حدیثیه دست در دست خدا گذاشتید: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ» (فتح / ۱۰) و لدّت رضایت او و شیرینی سکینه و فتح قریب و معانم کثیره از جانب او را چشیدید و ...؟! شما دیگر چرا ...؟!

دوم: زمنیه‌های تاریخی و فضای نزول آیات در جنگ حنین

اما جریان «حنین» و آی ۲۶ سوره توبه «ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْ رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا» اگرچه ممکن است در بد و نظر این‌گونه به ذهن آید که ظاهر «عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (به جای علیکم) و التفات از خطاب به غیبت در آیه، این است که سکینه شامل همه شرکت کنندگان در آن جنگ؛ چه کسانی که فرار کردند و دوباره با فریاد ابن عباس: «يَا أَصْحَابَ الْبَقَرَةِ وَ يَا أَصْحَابَ الشَّجَرَةِ إِلَيَّ أَيْنَ تَفَرُّوْنَ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ» (حویزی، ۱۴۱۵ / ۲: ۲۰۰؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵ / ۲: ۳۳۱) برگشتند و چه کسانی که فرار نکردند، نمی‌شود اما با کمی تأمل و با توجه به سیاق آیات و خطاب‌های «تَصَرُّكُ اللَّهِ»، «أَعْجَبَتُكُمْ»، «كَثْرَتُكُمْ»، «عَنْكُمْ»، «عَلَيْكُمْ»، «وَلَيْتُمْ»، «لَمْ تَرَوْهَا» که مربوط به همه پشت کنندگان و فراریان است و با توجه به اینکه غرض از این خطاب‌ها، یادآوری الطاف الهی برای همه این مخاطبان و تربیت همه آنان است، نتیجه می‌شود که این لطف ویژه، شامل همه فراریان و غیر فراریان شده بود و اگر تغییر و التفاتی در خطاب پیش آمده و به جای «علیکم»، «عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» آمده، صرف‌آب جهت تذکر این نکته است که آنچه باعث این لطف ویژه شده، ایمان شماست، چنان که آنچه باعث عذاب خصم شما شده، کفر آنان است؛ شاهد این توجیه و جهت‌دهی، تقابل «عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» با «عَلَى الْكَافِرِينَ» در ذیل آیه است: «وَ عَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ»؛ گویا می‌خواهد بفرماید: نزول سکینه جزای مومنان و نزول عذاب جزای کافران است.

این توجیه و این‌گونه جهت‌دهی، زمانی تقویت می‌شود که تردیدی در شمول مؤمنان نسبت به فراریان - لااقل در آن ده هزار نفری که غیر از دو هزار نفر ضعیف الایمان فتح مکه بودند - نداشته باشیم و بپذیریم که آنان در تقسیم ثلاثی مومنان، منافقان و کافران، داخل در گروه نخست یعنی مومنان‌اند، چون گروه کافران که روشن است و گروه منافقان نیز، همان‌هایی هستند که از حضور در این نبرد سر باز زندن؛ به‌ویژه با توجه به اینکه موثرترین عامل «سکینه» نزول فرشتگان، سربازان نامرئی

(جُنُوَّا لَمْ تَرَوْهَا) است و تردیدی وجود ندارد که نزول این سربازان، سبب تشجیع، تقویت و ترغیب همه جنگجویان شده بود وندای «يا معاشر المهاجرين و الانصار» عباس عمومی پیامبر (که به دستور پیامبر بلند شد) برای همین تشجیع همگانی بود و معنا ندارد که سبب یا موثرترین جزء سبب (تشجیع و تقویت) عمومی باشد اما نتیجه و مسبب (نزول سکینه) خاص بوده باشد!

به بیان دیگر: غرضی که این آیات، آن را تعقیب می‌کند، تثبیت روایت خداوند و وحدانیت او در دل‌های همه جنگجویان است، یعنی می‌خواهد به همه کسانی که در آن نبرد سرنوشت‌ساز شرکت داشتند، یادآوری کند و بگوید: آنچه در نبرد حنین مهم بود قلت و کثرت شما نبود بلکه توکل و اعتماد شما به خداوند عزیز و حکیم بود؛ تا زمانی که مغورو کشتن بودید ترس بر شما مستولی شد و فرار کردید اما وقتی که به ضعف خویش پی بردید و به خدا تکیه کردید و برگشتید دل‌هایتان با سکینه الهی آرام شد و با یک هجوم همه جانبی، دشمن را از پا در آوردید؛ وجود چنین غرضی روشن می‌سازد که وجه این التفات و آوردن وصف «المؤمنین» به جای ضمیر «کم»، توجه دادن به این نکته است که علت پیروزی شما، ایمان همه شما و علت شکست آنان، کفر همه آنان بود و یا – با توجه به این نکته که در میان ۱۲ هزار نفر لشکر اسلام، دو هزار نفر از تازه مسلمانان مکه بودند که بعد از فتح مکه ایمان آورند – وجه التفات و تعبیر به مؤمنین، برای اخراج آن منافقین و گروهی از تازه مسلمانانی است که از شرکت در این نبرد، هدفی جز به دست آوردن غنیمت و نظیر آن نداشتند و همین‌ها بودند که وقتی زیر باران تیر کفار هوازن و ثقیف قرار گرفتند، فرار کردند و سبب فرار بقیه شدند؛ نه اینکه وجه التفات، داخل کردن سه یا چهار یا ده یا کمتر از صد نفر مؤمنین مخلص بوده باشد که اصلاً فرار نکرده و در نتیجه همه یازده هزار و نهصد و اندی نفر دیگر از این حکم و خطاب، خارج شوند!

گواهش این است که اگر سکینه و آرامش شامل حال آنان نمی‌شد، بلکه تنها شامل همان عده قلیل بود، دیگر وجهی برای بازگشت فراریان وجود نداشت، زیرا همان چیزی که علت حدوث فرارشان بود (که تیرباران و هجمه کفار هوازن و ثقیف باشد) به قوت خود باقی بود و می‌توانست در مرحله بقاء نیز اثر خود را بگذارد؛ بدون حاکم شدن یک سکینه غیبی چگونه می‌شود این همه جمعیت در حال فرار، برگردند و آن‌گونه دست به تهاجم ببرند و دشمن را از پا درآورند؟

سوم: نگاهی به گوهر معنایی «سکینه»
از جمع بین همه آیات و روایاتی که از مفهوم «سکینه» سخن گفته‌اند، به دست می‌آید که سکینه بر دو
قسم است:

۱. سکینه‌ای که از عالم غیب بر قلب انسان فرود می‌آید و باعث آرامش قلب، عدم حزن، عدم نگرانی و عدم اضطراب و تزلزل آن می‌شود. شکی نیست که این قسم از سکینه از مقوله اعتقاد و ایمان است و سبب اشتداد و ازدیاد ایمان قلبی می‌شود. این نوع از سکینه، اختیاری انسان نیست گرچه برخی از مقدمات بعیده یا قریبیه آن، مثل پایمردی و توکل به خدا در اختیار انسان است.

۲. سکینه‌ای که مربوط به اعضای ظاهری انسان است و فعل و قول او را تحت پوشش قرار می‌دهد و عبارت از سنگینی، وقار، رزانت، حلم و متنانت است؛ معنایی که خود علامه طباطبائی از *مصالح المنيز* نقل کرده است. (طباطبائی، ۱۳۹۰ / ۹ : ۲۲۳) این نوع از سکینه، اختیاری انسان به حساب می‌آید و بر همین اساس در برخی از رویات آینده به آن فرمان داده می‌شود.

شکی نیست کسی که از قسم اول برخوردار شد خونسردی، آرامش و سنگینی در ظاهر را نیز داراست و آرامش و سکینه قلب او همه افعال و اقوال و جوارحش را تحت الشاعر قرار می‌دهد؛ از این‌رو در روایت «غایة الْعِلْمِ السَّكِينَةِ وَ الْحَلْمِ» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶ : ۴۴) حلم و خونسردی در کنار سکینه، غایت و نتیجه علم و معرفتی قرار گرفته که از مقوله قلب است و ظاهرش این است که علم و معرفت، ایمان و سکینه قلبی را در پی دارد و سکینه قلبی، برداری و آرامش در افعال و اقوال – که مربوط به اعضای ظاهری انسان است – را می‌آفریند؛ اما عکس آن ثابت نیست، یعنی ممکن است کسی دلش در تب و تاب باشد و اضطراب و دلشوره داشته باشد اما متنانت و خونسردی و آرامش ظاهريش را لاقل برای یک مدت قليلی حفظ کند.

آنچه در روایاتی نظیر «عَلَيْكَ السَّكِينَةُ وَ الْوَقَارُ»، (کلینی، ۱۴۰۷ / ۳ : ۴۱۷) «وَلَيْسَ الْبَرُّ فِي حُسْنِ الرِّزْقِ وَ لَكِنَ الْبَرُّ فِي السَّكِينَةِ وَ الْوَقَارِ» (نوری، ۱۴۰۸ / ۱ : ۱۰۶) و نیز در وصیت امام علی^ع به مأموران جمع‌آوری زکات: «ثُمَّ امْضِ إِلَيْهِمْ بِالسَّكِينَةِ وَ الْوَقَارِ حَتَّى تَقُومَ بَيْنَهُمْ فَتَسْلِمَ عَلَيْهِمْ ...» (شریف الرضی، ۱۴۱۴ : ۳۸۰) آمده، از قسم دوم است و عبارت از وقاری است که نتیجه حلم است: «الْوَقَارُ نَتْيَاجُهُ الْحَلْمُ * سَبَبُ الْوَقَارِ الْحَلْمُ» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ : ۳۹۶) و همان رزانتی است که لطف، دوراندیشی، امانت، ترک خیانت، صدق لسان، تحصین الفرج و ... از آن متشعب می‌شود و کرامت و بزرگواری و دوری از سبکی و جهالت را در پی دارد: «فَهَذَا مَا أَصَابَ الْعَاقِلَ بِالرَّزَانَةِ فَطُوبَيْ لِمَنْ تَوَقَّرَ وَ لِمَنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ خَفَّهَ وَ لَا جَاهِلِيَّهَ وَ عَيَا وَ صَفَحَ» (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴ / ۱۷) و باز در وصیت امام علی^ع به سربازان و جنگجویان، به عنوان جلبک و لباس روئین به حساب آمده: «اَسْتَشْعِرُوا الْخَشِيهِ وَ تَجْلِبُوا بِالسَّكِينَهِ وَ عَضُوا عَلَيِ التَّوَاجِذِ» (*نهج البلاخه*، خطیبه ۶۶) و در روایت دیگری، در صورتی که با ایمان نیز، ضمیمه شود به عنوان بهترین زینت مرد، مطرح گردیده است: «أَحْسَنُ زِينَهِ الرَّجُلُ السَّكِينَهُ مَعَ الإِيمَانِ». (صدقوق، ۱۴۱۳ / ۴ : ۴۰۳)

آنچه در این طائفه از روایات به عنوان سکینه، آمده، مطمئناً غیر از سکینه قلبی است که از مقوله ایمان است، به خصوص دو روایت اخیر، صراحت در این معنا دارد.

نسبت به آنچه در آیات قرآن کریم در این رابطه وارد شده، شکی نیست که آیه ۴ سوره فتح مربوط به قسم اول از سکینه است، چون تصریح به نزول آن در قلب و سبب ازدیاد ایمان شدن آن دارد: «**هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَرْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ**». همچنین است آیه ۴۰ سوره توبه در جریان غار، به قرینه تقابل آن با حزن که امری است قلبی: «**لَا تَخْرُنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيْدِهِ يَجْنُودِ لَمْ تَرَوْهَا**» و ممکن است آیه ۱۰۳ سوره توبه: «**وَصَلَّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ**» و ۲۶۸ سوره بقره: «**إِنَّ آيَهُ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَهُ مِنْ رَبِّكُمْ**» نیز از همین قبیل باشد، زیرا صلوات رسول، سبب آرامش قلبی آنان می‌شد و تابوت حامل عصای موسی و الواح تورات و یادگارهای گذشتگان نیز، قلوب بنی اسراییل - آنگاه که به آن می‌نگریستند - را آرام می‌ساخت.

سه مورد دیگر باقی می‌ماند:

(۱) آیه ۲۶ سوره فتح: «**إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيمَهُ حَمِيمَهُ الْجَاهِلِيهِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ رَسُولِهِ وَعَلَيِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْزَّمَهُمْ كَلِمَهُ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقُّ بِهَا وَأَهْلَهَا...**»؛

(۲) آیه ۱۸ سوره فتح: «**لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَيِّنُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَهَ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَهُ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتَحًا قَرِيبًا**»؛

(۳) آیه ۲۶ سوره توبه: «**أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْ رَسُولِهِ وَعَلَيِ الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا...**».

درباره این سه مورد می‌توان گفت: گرچه احتمال می‌رود که سکینه در آن نیز از قبیل قسم اول باشد، اولاً بر اساس قانون اطراد و قرینیت سایر مواردی که ذکر آن گذشت و ثانیاً دو مورد اول، ظاهراً هر دو مربوط به جریان صلح حدیبیه است و در این صورت احتمال دارد سکینه وارد در هر دو مورد، همان سکینه‌ای باشد که در آیه چهار سوره فتح آمده و گذشت که از قبیل قسم اول است، چون به صراحت می‌فرماید: «**هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَهُ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ**»، افزون بر اینکه در مورد اول، یعنی آیه ۲۶ فتح، سکینه در مقابل «الحمیمه» قرار گرفته که مربوط به قلب است، چون حمیت همان خشم و نخوت و کینه است که امری قلبی است، پس به اقتضای قرینه تقابل، سکینه نیز، باید مربوط به قلب باشد. نسبت به مورد سوم، یعنی آیه ۲۶ توبه نیز می‌توان گفت: ذیل این آیه تعبیر به «**وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا**» دارد و این جمله قریب به جمله «**وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**» است که در آیه چهار سوره فتح وارد شده است و

این خود قرینه‌ای می‌شود که سکینه وارد در صدر این آیه نیز از قبیل همان سکینه‌ای باشد که در آن آیه (فتح / ۴) آمده است.

مجموع این دو نکته (یعنی آنچه به عنوان اولاً و ثانیاً بیان گردیده) سبب تقویت دیدگاه علامه می‌شود که می‌گوید: سکینه در محل بحث یعنی آیه بیعت رضوان (فتح / ۱۸) و آیه جنگ حنین (توبه / ۲۶) همان روح ایمان و از مقوله اعتقاد و ایمان قلبی است.

لکن اولاً: در عین حال که احتمال مذبور قابل نفی نیست این احتمال نیز، به نحو قابل توجه و اعتنای وجود دارد که سکینه در این سه مورد همان چیزی باشد که امیر المؤمنان علیؑ از سربازانش طلب می‌کند و می‌فرماید: «وَ تَجْبِيُوا بِالسَّكِينَةِ» (شریف رضی، ۱۴۰۶: ۷۵) یعنی «سکینه را جلب و لباس رویین خود قرار دهید» بهخصوص نسبت به واقعه صلح حدیبیه که مسلمین در آن موقعیت حساس نیاز به خونسردی، متانت، وقار و برداری داشتند و خداوند چنین متانت و خونسردی را به آنان عطا کرد تا در مقابل جهالت‌های مشرکان دست به عکس العمل نامناسب نزنند و نسبت به جنگ حنین نیز، می‌توان گفت: فرار کردن، خفت و ذلت است و خلاف متانت و وقار شایسته یک مؤمن مسلمان می‌باشد و جا داشت که مسلمین در مقابل هجوم کفار هوازن و ثقیف، متانت ظاهری خویش را حفظ می‌کردند، پس بُعدی ندارد که گفته شود: خداوند به آنان آرامش عطا کرد و سکینه و وقار به معنای دوم عنایت نمود.

ثانیاً: اگر بپذیریم که مراد از سکینه، همان معنای نخست، یعنی از مقوله اعتقاد و ایمان و سبب اشتداد و ازدیاد ایمان قلبی باشد اما چه بُعدی دارد که چنین سکینه‌ای شامل همه کسانی که برای اطاعت از فرمان رسول با درخواست عباس عمومی پیامبر ﷺ - بر گشتند، نیز بشود؟ اختصاص این نوع از سکینه به ثابتین با رسول الله مبتنی بر این فرض است که کسانی که در جریان غدیر یا بعد از رحلت رسول گرامی یا در زمان احتضار، پیمان‌شکنی کردند، هیچ‌گاه ایمان نیاورده بودند و از اول منافق بودند و اثبات چنین مدعایی نیاز به ادلّه معتبر دارد؛ چه مانع دارد که همه عهدشکنان آینده را از قبیل طلحه و زبیری بدانیم که در بخشی از عمرشان مؤمن بودند و هدایت‌های ویژه‌ای از قبیل این نوع از سکینه را نیز دریافت نمودند اما حبّ جاه و دنیاطلبی‌ها آنها را از صراط مستقیم دور کرد؟

با این بیان نتیجه می‌شود که در سوره فتح و در جریان صلح حدیبیه یک نوع سکینه نازل شد ولی بر همه بیعت‌کنندگان اعم از ثابتین و فراریانی که با توبه و شرم‌ساری برگشتند و این سکینه از همان قسم اول است و یا دو نوع سکینه نازل شده: سکینه‌ای که در آیه چهارم این سوره مطرح است و صریح آیه این است که بر قلب مؤمنین فرود آمد و ممکن است مراد، گروه خاصی از آنان باشد و سکینه‌ای که در آیه ۱۸ و ۲۶ این سوره وارد شده که همان متانت و خونسردی در جریان صلح است و مطابق بیان و

تحلیلی که گذشت شامل همه بیعت کنندگان می‌شود و این، همان است که علامه طباطبایی از **مصابح المنیر** نقل کرده: «إِنَّهَا تُطْلُقُ عَلَى الرِّزَانَهِ وَالْمَهَابِهِ وَالْوَقَارِ» و دو اشکالی که بر این معنا وارد نموده‌اند، قابل جواب است:

اشکال اول: «اگر چنین باشد، لازمه‌اش این است که سکینه حتی شامل کسانی که فرار کردند و دوباره برگشتند نیز بشود، درحالی که آیه، آن را به ثابتین با رسول الله اختصاص داده است»، جوابش این است که آیه به بیانی که گذشت، دارای شمول است

اشکال دوم: «اگر سکینه به این معنا باشد - یعنی همان چیزی که هر شجاع پهلوانی از آن برخوردار است - دیگر امتنانی بودن آن معنا ندارد، از این بابت که لازمه امتنانی بودن این است که سکینه عطیه خاصی است که در اختیار هر کسی نمی‌باشد»، جوابش این است که امتنانی بودن سکینه چنین لازمه‌ای ندارد، زیرا نفس آرامش قلبی، تسلط یافتن بر نفس، عدم اضطراب و دلهز و نگرانی در یک موقعیت بسیار حساس (و خوفبرانگیز و اضطراب‌آفرینی) که هر انسان شجاع و پهلوانی را از پا در می‌آورد و او را وادر به عقبنشینی و یا فرار می‌کند) - نفس چنین سکینه‌ای در چنان موقعیتی - یک امتنان است، یعنی متنّی است که خداوند بر مؤمنین به نحو عموم می‌گذارد؛ بدین معنا که در چنان ظرفی (یعنی ظرف رعب‌انگیز جنگ حنین که توضیحش گذشت) آرامش، وقار و خونسردی را به مؤمنین عطا می‌کند که اگر لطف او نبود طبیعت حادثه، اقتضای فرار و عقبنشینی را برای هر انسان عادی و معمولی خواهد داشت.

به بیان دیگر چنین سکینه‌ای در چنان ظرف زمانی نیز، در عین حال که شمول دارد و شامل همه بیعت‌کنندگان یا همه جنگجویان می‌شود عطیه‌ای است که ممکن است با نزول از جانب حق حاصل شود و صرف اینکه دشمنان خدا نیز از آن برخوردار می‌شوند، ناقص این جهت نمی‌باشد، چنان که در صفاتی چون شجاعت و قوت بدنی و سایر نعمت‌های مادی و معنوی نیز می‌گوییم: «خدا داده و لطف کرده»، با آنکه بیگانگان هم از آن سهم دارند؛ نزول یک نعمت از آسمان و غیبی بودن آن، ملازمه‌ای با انحصاری بودن آن ندارد؛ بلکه ممکن است عطیه‌ای چون مائده آسمانی در جریان حواریون و عیسیٰ علیه السلام در عین حال که غیبی و آسمانی است عوامل مادی دیگر هم داشته باشد.

چهارم: پاسخ به قرائن و شواهد بر تخصیص

پاسخ شاهد اول (روایت ابن عباس)

از آنچه در امر دوم گذشت جواب از وجه اول علامه طباطبایی روشن می‌شود و می‌توان گفت: اولاً: این بیان، روایت منقول از معصوم و مستند به قول معصوم نیست و تنها در حدّ یک رأی تفسیری از یکی از

تفسران، قابل اعتنا است و ثانیاً ممکن است با نظریه تعمیم و شمولیت آیات نیز قابل جمع باشد، زیرا مطابق آنچه در *الدر المنشور* (سیوطی، ۱۴۰۴: ۶/ ۷۴) از ابن عباس نقل شده: «و أخرج ابن أبي حاتم عن ابن عباس في قوله فَعَلِمَ مَا في قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ قال إِنَّمَا أَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَى مَنْ لَمْ يَعْلَمْ مِنْهُ الْوَفَاءَ» این بیان ابن عباس مربوط به آیه ۱۸ سوره فتح: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَأِ يَعْوَنَكَ تَحْتَ التَّسَجُّرَةِ فَعَلِمَ مَا في قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتَحًا قَرِيبًا» است که در آن، جمله «فَعَلِمَ مَا في قُلُوبِهِمْ» در مقام محدود ساختن دائره دریافت‌کنندگان سکینه الهی نیست، بلکه به عکس در مقام اخبار از وفای همه بیعت‌کنندگان و عدم نقض عهد آنان و در نتیجه نزول سکینه بر قلب همه آنان است، در مقابل «مخلفین» از اعراب که در دو آیه قبل از آن مطرح شده: «قُلْ لِلْمُخْلَفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَتُدْعَونَ إِلَى قَوْمٍ أُولَئِي بَأْسٍ شَدِيدٍ»؛ (فتح ۱۶) یعنی این جمله می‌خواهد بگوید: چون خداوند از قلوب بیعت‌کنندگان با خبر بود و می‌دانست که بیعت آنان در این مقطع تاریخی، از صدق و صفا و وفا برخوردار است و تا بازگشت به مدینه یا تا زمانی که نقضی از جانب دشمن صورت نگیرد به پیمانشان وفادار می‌مانند (گرچه ممکن است در آینده و در حوادثی چون غدیر، بی‌وفایی‌هایی هم از آنان سر برزند) سکینه‌اش را بر آنان نازل کرده است. تاریخ نیز نشان می‌دهد که با همه نگرانی که در بدوم، برخی از بیعت‌کنندگان، از آینده این صلح داشتند کسی از آنان تا زمان برگشت به مدینه، به شکستن بیعت و نقض پیمان، مبتلا نشد.

در هر حال حداقل چیزی که می‌توان گفت این است که معلوم نیست که مقصود ابن عباس از این سخن، محدود ساختن شمول آیه باشد تا اینکه مستندی برای تخصیص قرار گیرد، افزون بر اینکه اگر مقصودش نیز چنین باشد، رأی شخصی ایشان حجتی برای ما ندارد.

پاسخ شاهد دوم (ملازمه بین اشتراط اجر به وفا و عدم نکث، با اشتراط رضا و سکینه) از ملاحظه شأن نزولی که برای بیعت رضوان نقل شده، به روشنی بدست می‌آید که پیمان بسته شده، پیمان بر عدم فرار از جنگ (در صورت وقوع) بود و چنین چیزی تحقق خارجی یافت؛ طبری از عبدالله بن ابی‌بکر نقل می‌کند که گفته است: «وقتی خبر شایعه مرگ عثمان بن عفان (فرستاده رسول گرامی به سوی مشرکین مکه) به گوش آن حضرت رسید، فرمود: از این مکان جدا نمی‌شویم و باز نمی‌گردیم، مگر اینکه با این قوم بجنگیم، از این رو مردم را دعوت به بیعت کرد و بیعت رضوان، زیر آن درخت واقع شد، مردم می‌گفتند پیامبر با آنان پیمان بست که تا پای جان بایستیم ولی جابر بن عبدالله می‌گفت: رسول الله با ما پیمان بر مرگ نبست بلکه پیمان بر عدم فرار بست و کسی از این پیمان تخلف نکرد، مگر جد بن قیس از قبیله بنی سلمه». (طبرسی، ۱۴۱۲: ۲۶ / ۵۴)

پاسخ شاهد سوم (ترتب نزول سکینه بر آگاهی به خفیات قلوب)

گرچه رضایت از صفات فعل است، اما اولاً: از کجا که متعلق این رضایت فعلی و به بیان دقیقتر: فعل خارجی که عین این رضایت است، حالت قلبی نفسانی باشد؟ ممکن است مقصود از متعلق رضایت یا منطبق عليه آن در خارج، از قبیل حُسن فعلی باشد که عبارت است از نفس عمل بیعت، نه حُسن فاعلی که مربوط به حالات قلبی است و ادعای متفق بودن آن می‌شود.

ثانیاً: اگر بپذیریم که مقصود از متعلق رضایت، از قبیل حُسن فاعلی است، ولی با توجه به آنچه گذشت و آنچه خواهد آمد همه کسانی که خطر را پذیرفتند و همانند متخلّفین از اعراب از شرکت در جنگ سر باز نزدند از این حُسن فاعلی برخوردار شدند و بدعهدهی های آینده عدهای در حوادثی مثل غدیر، منافاتی با چنین حُسنه در چنین مقطعی از تاریخ ندارد، بلکه حتی منافاتی با دریافت استحقاق ورود در بهشت هم ندارد؛ بسیاری از انسان‌ها ممکن است در دوره‌ای از عمرشان مستحق دخول در بهشت شده باشند اما عاقبت به خیر نشوند و سر از جهنم درآورند.

پاسخ شاهد چهارم (از مه التفات از خطاب به غیبت)

پاسخ این وجه همان است که در امر دوم از امور سه‌گانه به تفصیل گذشت که با کمی تأمل و با توجه به سیاق آیات و خطاب‌های «تَصَرَّكُمُ اللَّهُ»، «أَعْجَبْتُمُ»، «عَنْكُمُ»، «عَلَيْكُمُ»، «وَلَيْسَ» و «لَمْ تَرَوْهَا» که مربوط به همه پشت‌کنندگان و فراریان است و با توجه به اینکه غرض از این خطاب‌ها، یادآوری الطاف الهی برای همه این مخاطبان و تربیت همه آنان است، نتیجه می‌شود که این لطف ویژه شامل همه فراریان و غیر فراریان شده بود و اگر تغییر و التفاتی در خطاب پیش آمده و به جای «علیکم»، «علی المؤمنین» آمده، فقط به جهت تذکر این نکته است که آنچه باعث این لطف ویژه شده، ایمان شماست، چنان‌که آنچه باعث عذاب خصم شما شده، کفر آنان است. شاهد این توجیه و جهت‌دهی، تقابل «علی المؤمنین» با «علی الكافرین» در ذیل است: «وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذِلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ»؛ گویا می‌خواهد بفرماید: نزول سکینه جزای مومنان است و نزول عذاب جزای کافران.

پاسخ شاهد پنجم (از مه گوهر معنایی سکینه)

از آنچه در امر سوم از امور سه‌گانه (نگاهی به گوهر معنایی «سکینه») گذشت پاسخ این وجه نیز روشن می‌شود؛ زیرا اولاً: آنچه در این وجه، از علامه طباطبایی گذشت مبتنی بر این است که معنای دیگر «سکینه» - معنایی که از فیومی در *محباج المنيبر* نقل کرده‌اند - در لسان مفسران حقیقی وحی، کاربرد نداشته باشد و عطیه‌ای الهی به حساب نیاید، درحالی که از آنچه در امر سوم گذشت بدست آمد که این

معنا نیز در لسان آن بزرگواران شایع است، نظیر آنچه در بیان امیرمؤمنان علی ﷺ: «وَتَجَلَّبُوا بِالسَّكِينَةِ» مشاهده می‌شود و تردیدی وجود ندارد که این معنا از «سکینه» نیز می‌تواند با توفیق الهی حاصل شود و عطیه‌ای الهی باشد و صرف اینکه دشمنان خدا نیز از آن برخوردار می‌شوند، ناقص این جهت نباشد، چنان‌که در صفاتی چون شجاعت و قوت بدنی و سایر نعمت‌های مادی و معنوی نیز گفته می‌شود: «خدا داده و لطف کرده» با آنکه بیگانگان نیز از آن سهمی دارند؛ زیرا - همانگونه که گذشت - نزول یک نعمت از آسمان و غیبی بودن آن، ملازمه‌ای با انحصاری بودن ندارد؛ ممکن است عطیه‌ای چون مائده آسمانی در جریان حواریّون و عیسیٰ در عین حال که غیبی و آسمانی است عوامل مادی دیگر هم داشته باشد.

ثانیاً: اگر بپذیریم که مراد از سکینه، همان معنای اول؛ یعنی از مقوله اعتقاد و ایمان و سبب اشتداد و ازدیاد ایمان قلبی باشد اما هیچ بعده ندارد که چنین سکینه‌ای شامل همه کسانی که حقیقتاً و صرفاً برای اطاعت از فرمان رسول - فرمان برآمده از عمومیش عباس - برگشتند، نیز بشود و اختصاص این نوع از سکینه به ثابتین با رسول الله مبتنی بر این فرض است که کسانی که در جریان غدیر یا بعد از رحلت رسول گرامی یا در زمان احتضار، پیمان‌شکنی کردند، هیچ‌گاه ایمان نیاورده بودند و از اول منافق بودند، درحالی که می‌توان همه عهدشکنان آینده را از قبیل طلحه و زبیری بدانیم که در فترتی از عمرشان حقیقتاً مومن بودند و هدایت‌های ویژه‌ای از قبیل این نوع از سکینه را نیز دریافت نمودند، اما حبّ جاه و دنیاطلبی‌ها آنها را از صراط مستقیم دور کرد؟

پاسخ شاهد ششم (شمول آیه سکینه نسبت به فراریان تائب، مستلزم تخصیص آیه بعد) اولاً: با فرض اینکه لفظ عامی در این آیه وجود ندارد تا شامل همه تائبین شود (مثل اینکه گفته شود: «بِتُّوبَ اللَّهِ... عَلَى الْرَاجِعِينَ» یا «عَلَى التَّائِبِينَ») تعمیم، قرینه و دلیل می‌خواهد نه تخصیص.

ثانیاً: قرینه بر تخصیص موجود است و آن نفس و قوع این آیه پس از «وَعَذَبَ الَّذِينَ كَفَرُوا...» آن هم با تعبیر «ثُمَّ» است، چون ظاهر آن ترتیب این است که این آیه مربوط به همین ذیل است، چنان‌که در تاریخ نیز آمده است که نمایندگان قبیله هوازن پس از اتمام جنگ خدمت پیامبر آمدند و اسلام را پذیرفتند و پیامبر توبه آنان را پذیرفت و محبت زیادی به آنان کرد.

ثالثاً: شمول توبه نسبت به فراریان، فرع بر فعلیت یافتن معصیت آنان است و فعلیتش با توجه به بازگشت سریع آنان پس از شنیدن فریاد عمومی پیامبر، محرز نیست.

پاسخ شاهد هفتم (مخالفت شمول آیه سکینه نسبت به فراریان تائب، با دأب قرآن) اولاً: این نکته در حد یک تأیید است و دلیل نمی‌تواند باشد و ما نیز به همه امور بلاغت کلام، آشنا

نیستیم که بدانیم آیا این مورد نیز مقام تشکر از گروه اندک است یا خیر؟ ثانیاً: سیاق آیات قبل و بعد چنان که گذشت نشان می‌دهد مجموعه آیات در مقام شمارش نصرت‌های الهی در مواطن کثیره است: «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ» و می‌خواهد این نکته را إلقاء کند که از انبوه و کثرت جمعیت کاری ساخته نیست؛ آنچه شما را در موقعیت‌های بحرانی نظیر واقعه حنین (با آن همه کثرت و پس از آن همه فتوح گذشته) نجات داد و پیروزی بخشید، جنود الهی و سکینه و آرامش غیبی و امدادهای آسمانی بود و معلوم نیست که چنین مقامی جای تشکر از گروه خاص باشد و لائق وجهی برای آن به نظر نمی‌رسد و ضرورتی احساس نمی‌شود.

سه یادآوری

۱. عدم تنافی بین کسب سخط در یک زمان و کسب رضا در لحظه‌ای دیگر
لازمه آنچه گفته شد اثبات مدعای صاحب *المنار* یعنی «تطهیر صحابه از کبیره فرار از جنگ» — که مرحوم علامه در سوره توبه، همه بحث‌های فوق را در رد کلام ایشان عنوان کرده‌اند، نیست؛ زیرا همه آنچه گفتیم منافاتی با این ندارد که فراریان از جنگ در لحظه فرار (مثل همه گناهکاران در حین گناه) مشمول غصب الهی شده باشند و مصدق دو آیه ۱۵ و ۱۶ سوره انفال «إِذَا لَقِيْتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُولُّهُمُ الْأَدْبَارَ * وَمَنْ يُوَلِّهُمْ يَوْمَئِذٍ دُبْرَهُ إِلَّا مُتَّحَرِّقًا لِيَقَالَ أَوْ مُتَّحِيزًا إِلَى فِتَّهُ فَقَدْ بَاءَ يَعْضَبٌ مِنَ اللَّهِ» گردیده باشند ولی آنهایی که بلافاصله پس از ندای عمومی پیامبر برگشتند و توبه کردند نیز مشمول عنایت الهی و نزول سکینه - مطابق بیاناتی که گذشت - شده باشند.

۲. تفصیل بین فرار بدوعی و فرار مستقر

آنچه در یادآوری اول گذشت مبتنی بر پذیرش کبیره بودن فرار از جنگ به نحو مطلق بود ولی همان‌گونه که در پاسخ شاهد ششم اشاره شد، ممکن است گفته شود که دو آیه سوره انفال «إِذَا لَقِيْتُمُ...» اختصاص به کسانی دارد که فرارشان از قبیل فرار مستقر است و جمله شدید اللحن «فَقَدْ بَاءَ يَعْضَبٌ مِنَ اللَّهِ» شامل فرار بدوعی کسانی که فوراً پس از شنبیدن ندای عباس عمومی پیامبر برگشتند و آنگونه بر علیه دشمن هجوم آوردند و آنها را شکست دادند، نمی‌شود؛ یعنی ارتکاب کبیره‌ای به نام فرار از جنگ نسبت به این‌گونه افراد محرز نیست و مجرد تعبیر به «ثُمَّ وَلَيْتَمُ مُدْبِرِينَ» در مورد جنگ حنین دلیل نمی‌شود که کبای «وَ مَنْ يُوَلِّهُمْ فَقَدْ بَاءَ يَعْضَبٌ مِنَ اللَّهِ» درباره آنان صادق باشد.

با این بیان قیاس ما نحن فیه به سایر مواردی که گروه اندک، مورد تشویق و تشکر قرار گرفته‌اند

مع الفارق است؛ زیرا در مواردی مثل مورد جنگ احده، گروهی که فرار کردند، بر نگشتند و آن شکست اسفبار را به بار آورده و در مقابل، آن گروه اندک تا پای جان، پایمردی کردند و در مورد جنگ احزاب، سخن از منافقین و «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» است که می‌گفتند: «مَا وَعَدْنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّاً غُرُورًا» (احزاب / ۱۲) و نه تنها خودشان در این جنگ، کنار کشیدند، دیگران را نیز وادار به کناره‌گیری می‌کردند و می‌گفتند: «يَا أَهْلَ يَثْرَبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجُعوا». (احزاب / ۱۳)

کبیره بودن چنان فراری در جنگ احده و چنین کناره‌گیری و کارشکنی در جنگ احزاب، جای تردید ندارد و حقاً جا دارد که از گروه وفادار و استوار مقابل، قدردانی شود ولی قیاس آنچه در جنگ حنین اتفاق افتاد با این دو مورد، جدأ مع الفارق است؛ زیرا چگونه می‌شود فرار کسانی را که در جنگ حنین، بلا فاصله پس از فریاد عمومی پیامبر به جایگاهشان برگشتند و با پایمردی بعدی، دشمن را از پای درآورند با آن دو مورد مقایسه کرد و آنان را مورد عتاب قرار داد و تنها گروه اندک مقابل را تشویق نمود؟! البته یک چیز ممکن است و آن اینکه به آنان خطاب شود و گفته شود: «دیدید که به کثرت جمعیت نمی‌شود دل خوش کرد؟ پس دیگر به عده و عده خویش مغروم نشوید» و آیات مورد جنگ حنین در سوره توبه نیز همین آهنگ را دارد، لذا لسان آیات آن، لسان لطف و مرحمت و امتنان است: «لَقَدْ نَصَرْنَا اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ ...» در عین حال که لسان آموزش و یادآوری است: «إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتْكُمْ فَلَمْ تُفْعَنْ عَنْكُمْ شَيْئًا ...» (توبه / ۲۵) به خلاف آن موارد که لسان آیات، لسان خشم، سرزنش و ملامت است.

۳. نه تعصب صاحب المنار و نه خروج از مقتضای سیاق آیات و فضای نزول

باید توجه داشت که در مباحث تفسیری و تحقیقات تاریخی، تعصب کسانی چون صاحب *المنار* و دفاعیات کورشان از صحابه و خلفا در برخی از موارد، باعث نشود که ما نیز در مقابل، از مقتضای ظواهر و سیاق آیات و لوازم فضای نزول، رفع ید کنیم. تاریخ بیست و سه ساله نزول، فراز و نشیبهای سخت و حوادث تلخ و شیرین زیادی را پشت سر گذاشته است و مسلمانان و اصحاب پیامبر نیز، در وفاداری‌ها و بی‌وفایی‌ها، پایمردی‌ها و نامردی‌ها، حالات و مواضع مختلفی را از خویش نشان می‌دادند و در هر موقعیت و واقعه‌ای عکس العمل مناسب را دریافت می‌نمودند؛ گاهی مورد خشم و غضب قرار می‌گرفتند و گاهی تشویق می‌شدند و پاداش دریافت می‌کردند تا حیات و هلاکتشان، هردو با بیننه و اتمام حجت لازم، همراه شده باشد: «لِيَهُلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيْنَهُ وَيَحْيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيْنَهُ»؛ (انفال / ۴۲) در جنگ بدر به گونه‌ای بودند و در جنگ احده (همان کسانی که آن طور در میدان بدر، از خود ثبات قدم و وفا نشان دادند) به گونه‌ای دیگر؛ در بیعت رضوان، شیطان را از خود دور ساختند و پس از بیعت غدیر، آن همه ظلم

و بیوفایی روا داشتند. در هر حال: هر پیمانی، وفا و عدم وفای خاص به خودش را دارد و آثار خاص به خودش را میطلبد و نمیشود، یکی را به دیگری مقایسه نمود و نامردی‌های جریان غدیر و پس از رحلت پیامبر را به غفلت‌ها و سهل انگاری‌های دو جریان حدیبیه و حنین پیوند داد!

نتیجه

بر پایه آنچه در این نوشتار بیان شد، علامه طباطبایی متأثر از روایت ابن عباس و بر اساس برخی از قراین لفظیه و لبیه موجود در آیاتِ مربوط به داستان بیعت رضوان و غزوه حنین، بر تخصیص و تقیید مصدق و عدم شمولیت آیات تأکید دارد؛ بر پایه دیدگاه ایشان رضایت الهی و نزول سکینه بر قلب مؤمنان، فقط شامل افراد خاص است و عمومیت ندارد.

با ارزیابی‌ای که صورت گرفت روشن شد که روایتی که مستند وی در تخصیص ظهور آیات داستان بیعت رضوان قرار گرفته، اولاً حجیت ندارد و ثانیاً در تعارض با ظاهر آیه است و صرفاً در حدّ یک رأی تفسیری از ابن عباس قابل اعتنا است و شاید، با توجه به بیانی که گذشت، بتوان روایت ابن عباس را با نظریه تعییم و شمولیت آیات نیز قابل جمع دانست. همچنین بر پایه نصوص روایی و قرآنی، «سکینه» در دو سطح ظاهری و باطنی قابل طرح است و الزاماً جنبه باطنی مخصوص ندارد که مشروط به طهارت نفس و همانند آن باشد که علامه طباطبایی بر حدوث و بقای آن تأکید دارد. افزون بر اینکه درنگ در زمینه تاریخی غزوه حنین و شرایط بسیار دهشتناک این جنگ نشان می‌دهد که شدت جنگ، دلیل فرار بود و از ابتدا قصد بر فرار یا ترک جنگ نبود که مصدق نقض یا نکث باشد و سکینه الهی به همان معنای باطنی‌اش بر آنان نازل نگردد، چنان‌که وفا و صفاتی بیعت‌کنندگان در جریان بیعت رضوان در مقابل مخالفین از اعراب، حکایت از این دارد که همه آنان در آن مقطع زمانی، مشمول سکینه و رضایت الهی قرار گرفتند، گرچه جمعی از آنان به سوء عاقبت دچار گشتند.

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

نهج البالغه، گردآوری شریف رضی، تصحیح صحیح صالح، قم، دار الهجرة.

- آلوسی، محمود بن عبدالله، ۱۴۱۵ق، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، بیروت، دار الكتب العلمیه.

- ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، ۱۴۰۴ق، تحف العقول، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۲.

- ابن عاشور، محمد طاهر، ۱۴۲۰ق، *تفسير التحرير والتنوير*، بيروت، مؤسسه التاريخ العربي.
- تميمي آمدي، عبدالواحد بن محمد، ۱۳۶۶ق، *تصنيف خبر الحكم ودور الكلم*، قم، دفتر تبليغات اسلامي.
- حويزى، عبد على بن جمعه، ۱۴۱۵ق، *تفسير نور الثقلين*، قم، اسماعيليان، ج ۴.
- زمخشري، جار الله محمود بن عمر، ۱۴۰۷ق، *الكتاف عن حقائق خواص التنزيل وعيون الأقاويل في وجوه التأويل*، بيروت، دار الكتاب العربي، ج ۳.
- سيد قطب، ۱۴۲۵ق، *في ظلال القرآن*، بيروت، دار الشرق، ج ۳۵.
- سيوطي، جلال الدين، ۱۴۰۴ق، *الدر المنشور في التفسير بالتأثر*، قم، كتابخانه عمومی آیت الله مرعشی نجفی.
- شریف الرضی، محمد بن حسین، ۱۴۰۶ق، *خصائص الأئمہ*، مشهد، آستان قدس رضوی.
- طباطبایی، سید محمد حسین، ۱۳۹۰ش، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بيروت، مؤسسه الأعلمی.
- طبری، محمد بن جریر، ۱۴۱۲ق، *جامع البيان فی تفسیر القرآن*، بيروت، دار المعرفة.
- فيض کاشانی، محمد محسن، ۱۴۱۵ق، *تفسير الصافی*، تهران، مکتبه الصدر، ج ۲.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ق، *الکافی*، تهران، دار الكتب الإسلامية، ج ۴.
- مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۳ق، *بحار الأنوار الجامعه للدرر أخبار الأئمہ الأطهار*، بيروت، دار إحياء التراث العربي، ج ۲.
- مغنية، محمد جواد، ۱۴۲۴ق، *تفسير الكاشف*، قم، دار الكتاب الإسلامي.
- نوری، میرزا حسین، ۱۴۰۸ق، *مستشارك الوسائل و مستنبط المسائل*، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام.